

ارزش عقل از دیدگاه ابن عربی و علامه طباطبایی

محمد مهدی گرجیان*

هاجر پران سعدی**

چکیده: ابن عربی بر نقش دوگانه عقل که دارای دو حکم متفاوت است تأکید می‌ورزد. او معتقد است عقل از جنبه «فعل» متناهی و از جنبه «قبول» نامتناهی است. به اعتقاد او، در مقام فعل، از قلمرو محدود و معینی برخوردار است، اما در مقام قبول، حد و مرزی ندارد و می‌تواند در پرتو قلب و وحی، منور گردد و حقایق را دریافت کند. عقل در این وجه مقلد و تابع وحی و قلب است. از دیدگاه علامه طباطبایی، عقل یکی از شریف‌ترین نیروهای انسانی است که می‌تواند کلیات و حقایق را ادراک کند. اما به تنهایی قادر به تحصیل و درک همه حقایق نیست، بلکه عقل به عنوان ابزار معرفتی انسان، دارای حیطه و قلمرو مشخص بوده و نیازمند وحی است تا به معارفی که خارج از دسترس اوست، راه یابد. عقل، نه آن مقدار ناتوان است که از فهم کتاب و سنت به نحو کلی عاجز باشد و نه آن مقدار توانمند است که بدون هیچ گونه محدودیتی بتواند به شناخت کامل خداوند و حقایق، نایل گردد. در عین حال عقل و ادراکات آن ارزشمند است، بدین معنا که می‌توان برای شناخت گزاره‌های وحیانی از آن بهره جست.

کلیدواژه‌ها: عقل، ارزش (جایگاه)، ادراکات عقلی، ابن عربی، علامه طباطبایی

Email: mm.gorjian@yahoo.com

* دانشیار دانشگاه باقرالعلوم^(ع)

Email: Smh.shams@yahoo.com

** دانش‌آموخته ارشد فلسفه دانشگاه باقرالعلوم^(ع)

دریافت مقاله: ۱۳۹۰/۱۱/۹ پذیرش مقاله: ۱۳۹۰/۱۲/۱۸

مقدمه

از دیدگاه معرفت‌شناختی عقل، یکی از مهم‌ترین منابع معرفت بشری اعم از دینی و غیردینی را تشکیل می‌دهد. عقل بخشی از حقیقت انسانی است و به دیگر سخن، وجهی از وجود اوست که از طریق آن، هم به کسب معرفت می‌پردازد و هم به آن، عمل می‌کند و زندگی انسانی خود را پیش می‌برد.

به موازات بسط معارف بشری و رشد فلسفه در طول تاریخ، مفاهیمی نظیر عقل، دچار تغییراتی شدند و به صورت‌های مختلف درآمدند. گاهی که از عقل، سخن گفته می‌شود منظور، عقل شهودی مدرک کلیات است. اما گاهی مراد از عقل، عقل استدلال‌گر و نیز گاهی منحصر در عقل استدلال‌گر حسی و تجربی (علمی) می‌باشد و گاهی اعم از آن می‌باشد. عقل استدلال‌گر حسی به‌نوبه‌خود، به‌انحای مختلف قابل ملاحظه است. این اختلاف‌ها نشان می‌دهند که از منظرهای گوناگون می‌توان به عقل نگریست و در رابطه با جایگاه و ارزش آن سخن گفت. از دیدگاه حکما و عارفان مسلمان، واقعیت یکی بیش نیست، اما راه رسیدن به واقع دو امر است: عقل و دل. یا به تعبیری برهان و شهود. عارفان در درک حقایق به‌نحو کامل و مستقل به قدرت عقل، خوش‌بین نیستند و عقل‌گریزی در آثار بیشتر آنان - که باید آن‌ها را جداگانه مورد بررسی قرار داد - مشاهده می‌شود، درحالی‌که بیشتر حکما و فلاسفه اسلامی، برای عقل و ادراکات عقلی که از مهم‌ترین نوع ادراکات است؛ ارزش زیادی قائل‌اند. از میان عارفان، دیدگاه ابن عربی به‌عنوان مؤسس عرفان نظری (که آن را به عنوان یک نظام و جهان‌بینی ویژه با مبادی و مقدمات و مسائل خاص خود تأسیس کرده است) و در میان اندیشمندان معاصر، علامه طباطبایی (به‌عنوان یک فیلسوف بزرگ معاصر و صاحب آرا و نظریات خاص خود) در باب ارزش عقل و جایگاه آن در این پژوهش مورد بررسی و توجه قرار گرفته است. شایان ذکر است که منظور از ارزش، جایگاه و اعتبار قوه عاقله انسان می‌باشد.

تعریف عقل از نظر ابن عربی

عقل و تعقل به‌معنای فهمیدن، درک کردن، علم، فهم و دربرابر جهل نیز به‌کار برده می‌شود. علاوه بر قدرت تعقل، به‌معنی قید، ربط و ضبط نیز می‌باشد (ابن عربی، ۱۳۷۰: ۱۲۲؛ جامی، ۱۳۷۰: ۲۰۵).

وجه تسمیه عقل از آن جهت است که خود و علت خود را درک می‌کند و مقید و متعین به تعیین خاص است و تقیید می‌بخشد (ابن عربی، بی‌تا، ج: ۲: ۵۵۸). همچنین قادر به ضبط و حفظ مدرکات خویش است. ابن عربی واژه عقل و عقال را از یک ریشه می‌داند. «عقال، طناب محکمی است که به پای حیوان می‌بندند تا از فرار آن جلوگیری کنند» (ابن عربی، بی‌تأیید، ج: ۲: ۵۵۲). عقال، قید و بند است و عقل نیز انسان را محدود و مقید می‌کند (شعرانی، ۱۳۸۸: ۱۴۱) و به انسان اجازه نمی‌دهد در امور که از فضائل محسوب نمی‌شود، وارد گردد (ابن عربی، بی‌تا: ج: ۳: ۳۳۳). اما تفاوت نظر ابن عربی با دیگر اندیشمندان و عارفان در این است که او حقیقت امر را عکس این قضیه می‌داند و معتقد است عقال از عقل می‌باشد؛ زیرا عقل انسان آن طناب را عقال نامیده و اگر این طناب، چنین عملکردی نداشت، انسان آن را عقال نمی‌نامید (ابن عربی، بی‌تأیید، ج: ۲: ۵۵۲).

ابن عربی عقل را نور می‌داند (ابن عربی، بی‌تأیید، ج: ۱: ۴۴؛ ابراهیمی دینانی، ۱۳۸۰، ج: ۱: ۷) و همه افراد انسان واجد این گوهر نوری در نهاد خویش‌اند (ابن عربی، بی‌تأیید، ج: ۱: ۲۶۰). عقل یا قوه عاقله، اخص خواص انسانی و یکی از قوای روحانی انسان است که به وسیله آن می‌توان از قیایح دوری کرد. انبیا از عقل که عطیة الهی است برخوردارند و عقول آنان کامل‌ترین عقول است. به عبارت دیگر، پیامبران و اولیای الهی عاقل‌ترین اهل عالم‌اند، چنان‌که نفوس آنان نسبت به دیگر نفوس انسانی کامل‌تر است. نفس نبی دارای روح قدسی و بر حسب فطرت و ذات خویش، در خروج از نقص به کمال کافی است و نیاز به معلم و کامل‌کننده خارج از ذات خود ندارد اما نفوس مردم به تعلم و تفکر نیازمندند (حسن‌زاده آملی، ۱۳۷۳: ۲۹؛ ابن عربی، بی‌تأیید، ج: ۲: ۶۴۴).

انسان برزخ میان خدا و عالم است (حسن‌زاده آملی، ۱۳۸۰: ۲۷؛ فناری، ۱۳۷۴: ۷۲۵؛ ابن عربی، ۱۳۳۶: ۴۱). از یک سو مجموعه اسمای الهی و از سوی دیگر، مجموعه عالم است؛ از آنجا که خداوند حکیم است - حکمت اقتضا می‌کند هر چیز در جایی که به آن تعلق دارد، قرار گیرد- همچنین خداوند رفیع الدرجات است- این اسم تمام مراتب الهی را آن گونه که هست آشکار می‌سازد- و همه اشیا بر طبق اوصاف و ویژگی‌هایی که دارند مرتب می‌شوند (مفتاح، ۱۳۸۸: ۸۱). پس عالم، بسط اسمای الهی و انسان، به جهت حقایق وجودی‌اش مجموعه عالم قرار گرفت به گونه‌ای که همه آن اسما در آدمی جمع شده است (ابن عربی، بی‌تا الف ج: ۲: ۱۰۱).

با توجه به اینکه قوس نزول وجودی، یعنی تجلی خدا در عالم و تنزل او از باطن به ظاهر، و قوس صعود معرفتی یعنی حرکت انسان از ظاهر به باطن خود می‌باشد، مقام عقل انسان که در قوس صعود از عقول لاحق به شمار می‌رود، غیر از عقل در قوس نزول می‌باشد (آشتیانی، ۱۳۶۵: ۸۰۸). مقام تعقل محاذی عالم عقول است. عالم عقول یک حقیقت بیرونی است که ذاتاً و فعلاً از ماده مجرد دارد (قیصری، ۱۳۸۷، ج ۲: ۶۶۸) و قوه عاقله از سنخ عالم جبروت است و عضو ادراک کننده آن عالم می‌باشد؛ زیرا بین مدرک و مدرک تناسب لازم است.

از آنجا که عقل دارای اصطلاحات متعددی است آنچه در این مقاله ارائه می‌گردد؛ عقل به معنای قوه و نیروی ادراکی انسانی است نه عقل به معنای موجود مجرد تام عقلی.

ارزشمندی عقل و معارف آن از نظر ابن عربی

در پیشگاه ابن عربی و در مواجهه با معرفت‌شناسی عرفانی‌اش همواره این پرسش قابل طرح است که عقل نزد او چه مقامی دارد و از چه ارزش و منزلتی برخوردار می‌باشد؟ در پاسخ این پرسش می‌توان گفت که او در بسیاری از مباحث عرفانی‌اش، عقل را لحاظ کرده و گوشه‌چشمی نیز بر عقل دارد. او که دو هدف را دنبال می‌کند از یک سو می‌خواهد روش کشفی خود را به مخاطبان ارائه دهد و بر آن تأکید ورزد و از سوی دیگر در ضمن بیان قلمرو عقل و توانایی‌های آن، به مخاطبانش هشدار می‌دهد که در محدوده عقل، وقوف نداشته باشند (ابن عربی، بی تا الف، ج ۱: ۴۱).

ابن عربی در صدد تخطئه و بی‌منزلت ساختن عقل نیست. او معتقد است عقل حیطة مخصوص به خود را دارد که در آن به تناسب فعالیت می‌کند و ارزشمند است، ولی محدودیت‌های عقل را نیز باید لحاظ کرد. او عارف را کسی می‌داند که به عقل جایگاه شایسته‌اش را بدهد. ابن عربی تعالی عقل را به معنای ترک عقل نمی‌داند بلکه معتقد به اندازه‌شناسی عقل است. اگر مرتبه عقل به درستی شناخته شود و در جایگاه و منزلت راستین خویش قرار گیرد بزرگ‌ترین خدمت به عقل می‌باشد (ابن عربی، بی تا، ج ۱: ۲۸۸).

عقل توانایی آن را دارد که به برکت نور افاضه شده از قلب، حقایقی را دریابد که به طور مستقل از دریافت آن‌ها ناتوان بوده است. هنگامی که قلب، حقایق را با قوای ادراکی‌اش و به طریق کشف، دریافت کرد، قادر است تمام نورانیت خود را بر قوای مادون خود، اشراق کند و آن‌ها را

منور سازد. قلب که ورای قوای ادراکی انسان، مثل قوای حسی، خیالی و عقلی است؛ اشرف و اکمل قواست. عقل و حس و خیال از قدرت ادراکی قلب تأثیر پذیرفته، به عقل و حس و خیال قلبی تبدیل می‌گردند و به نور آن منور می‌شوند (ابن عربی، بی‌تألف، ج ۲: ۲؛ قیصری، ۱۳۷۵: ۳۴۷). عقل به نور شهود روشن گشته را اهل معرفت، تعبیر به عقل منور کرده‌اند (خوارزمی، ۱۳۶۸: ۱۰۶ و ۹۱۱؛ جندی، ۱۳۷۸: ۲۸۴). تمام حقایق ماورایی که ابن عربی از آن‌ها سخن گفته در سایه عقل منور به کشف، قابل دستیابی است. زیرا عقل از جهت پذیرش حقایق، بی‌نهایت است. هنگامی که عقل منور شده تلطیف گردد، می‌تواند حقایق عرفانی را به‌همان صراحت و نورانیت دریابد و به آن‌ها اذعان داشته باشد (قیصری، ۱۳۷۵: ۳۴۷). عقل سلیم و خالی از شبهات، اگر شهود هم نداشته باشد می‌تواند هنگام عرضه حقایق عرفانی، آن‌ها را به‌وسیله خرد نابخش، بپذیرد تا بتواند انسان را به کمال نهایی‌اش هدایت کند (ابن عربی، بی‌تألف، ج ۴: ۲۶۱؛ قیصری، ۱۳۷۵: ۱۲۰؛ جندی، ۱۳۷۸: ۶۹۹). اصل هدایت، اتصال یافتن به خداوند متعال است و عقل باید به واسطه قلب، منور گردد تا بتواند هدایت کند (ابن عربی، ۱۳۳۶: ۲۳۰).

ابن عربی مسافران طریق الهی را سه گروه می‌داند: (۱) مسافر راه دریا (۲) مسافر راه خشکی (۳) مسافری که بین سفر خشکی و دریا جمع کرده است. مسافر دریایی «اهل نظر در معقولات» و مسافر زمینی، «اهل ظاهر» می‌باشد، اما مسافری که بین سفر خشکی و دریا جمع کرده است محققان اهل الله هستند که همان عارفان حقیقی و اصحاب جمع و شهودند (ابن عربی، بی‌تألف، ج ۴: ۱۶). بنابراین سفر عقل که سفری دریایی است لازم و ضروری است و نمی‌توان آن را کنار زد. ازطرفی سفر خشکی نیز ضرورت دارد. پس ابن عربی راه عقل را به‌طور کلی منع نکرده است بلکه طریقی که جامع عقل و نقل و شهود می‌باشد را برای عارف مناسب می‌داند.

قیصری، شارح فصوص الحکم، استناد به برهان و دلایل عقلی را از باب جدل و هم‌زبانی با خصم می‌داند. از نظر قیصری ارزش برهان، تنها برای ارشاد دیگران و دفاع از مبانی اعتقادی است و برای رسیدن به حقایق اشیا، شهود عرفانی لازم است. به اعتقاد او از عقل و برهان در کشف حقایق کاری ساخته نیست (قیصری، ۱۳۷۵: ۴۳).

عقل منور متعلق به کسی است که خود، دارای شهود است. نور قلب بر عقل می‌تابد و عقل نیز منور می‌شود. اگر عقل، سلیم باشد و مشوب به وهم نشده و مقدمات غلط در آن جای نگرفته باشد به‌راحتی می‌تواند به واقع برسد. ابن عربی با استناد به آیه: «أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ

وَالْأَرْضِ» (اعراف: ۱۸۵) معتقد است دعوت خداوند به نظر در ملکوت آسمان‌ها و زمین، دعوت به نظر عقلی است، پس نظر عقلی حجت است (ابن عربی، ۱۳۶۶: ۱۶۳). همچنین درباره «اولوالعلم» می‌گوید مراد از آن، اهل نظر و شهودند، گرچه شهود قوی‌تر است. منظور از طور و رای طور عقل این نیست که عقل اصلاً نمی‌تواند بیابد، بلکه عقل به‌طور مستقل به آن دست نمی‌یابد، ولی اگر عرفان و شهود آن امر را دریافته باشد و از کشف مدد بگیرد، عقل می‌تواند به حقایق و مراتب بالاتر واصل شود. البته منظور از عقل، عقل سلیم و منور است نه عقل مشوب (ابن عربی، بی‌تایف، ج ۱: ۳۱۳). بنابراین در یک نتیجه‌گیری کلی می‌توان گفت: عرفان ابن‌عربی، شرح ماجرای عقل قابل است. عقلی که زنگارزدایی می‌شود تا صور حقایق، شفاف و بی‌غبار در آن آشکار گردد و نسبت به کشف، گشودگی داشته باشد. بر همین اساس حدّ یقف ندارد. عقل می‌تواند با کمک قلب، از علوم و فیوض الهی بهره‌مند گردد. از طرفی عقل مفکر و اندیشه‌گر، دارای قلمرو محدود و ویژه است و در همان محدوده، توانمند می‌باشد. عقل مفکر بدون شائبه تمامی معارف و علوم را که به‌دست می‌آورد از ارزش و جایگاه خاصی برخوردار است.

تعریف عقل از دیدگاه علامه طباطبایی

واژه «عقل» هم معنای مصدری دارد که عبارت است از: درک کامل چیزی؛ و هم معنای اسمی دارد و آن همان نفس و روح انسان است (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱: ۳۱۰).

علامه طباطبایی در ذیل آیه دویست و چهل و دو سورة مبارکه بقره، تعریف «عقل» را که در اصل، به معنای بستن و گره زدن می‌باشد؛ بیان کرده و ادراکاتی که انسان دارد و آن‌ها را در قلب خود پذیرفته و نسبت به آن‌ها عقد قلبی بسته، عقل نامیده است. همچنین به مدرکات انسان و قوه‌ای که به واسطه آن حق را از باطل و خیر را از شر، می‌توان تشخیص داد؛ عقل گفته‌اند. علامه معتقد است که در برابر عقل، جهل، جنون، سفاهت و حماقت قرار دارد که جامع همه آن‌ها، کمبود قوه عقل می‌باشد (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۲: ۲۴۷).

این‌گونه به نظر می‌رسد که لفظ عقل به معنایی که امروز معروف است از اسم‌هایی است که پس از عصر نزول قرآن به واسطه غلبه، حادث شده و از این رو در قرآن زیاد استعمال نشده و تنها افعالی که از ماده آن است مانند «تعقل» استعمال گردیده است.

در قرآن کریم، افزون‌بر واژه «عقل» که به معنای درک و شعور و دانایی و فهم آمده، الفاظ دیگری نیز وجود دارند که همین معنا از آن‌ها استفاده می‌شود (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۲: ۲۴۷). خداوند متعال در برخی از آیات، مؤمنانی که حق را از باطل تشخیص می‌دهند و به سوی آن می‌روند، عاقل دانسته و فرموده است: «ایشانند کسانی که خدا هدایتشان کرده و اینان خردمنداند» (زمر: ۱۸).

علامه طباطبایی در تفسیر این آیه می‌فرماید: «عاقل کسی است که راه حق پیماید و سفیه کسی است که در راه دین و حق نباشد» (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۷: ۲۸۵).

علامه طباطبایی اطلاق لفظ «عقل» بر ادراک را از این نظر می‌داند که در ادراک، دل بستن به تصدیق وجود دارد و خداوند جبلی انسان را چنان قرار داده که حق و باطل در علوم نظری و خیر و شر و منفعت و ضرر را در علوم عملی تشخیص دهد و دل بر تصدیق آن‌ها بندد (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۲: ۳۷۳).

علامه طباطبایی منظور از «عقل» در قرآن شریف را ادراکی می‌داند که در صورت سلامت به نحو تام برای انسان حاصل می‌شود. ایشان، نتیجه می‌گیرد که عقل عبارت است از نیروی مجردی که در انسان وجود دارد که قوه مدرک کلیات است و می‌تواند مبدأ صدور احکام کلی باشد و آدمی به وسیله آن، میان صلاح و فساد و حق و باطل، فرق می‌گذارد (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱: ۴۱۲). مراد از عقل در کلام خداوند، آن ادراکی است که با سلامت فطرت برای انسان به دست می‌آید (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۲: ۲۶۲).

صاحب تفسیر المیزان، عقل انسان را به لحاظ فلسفی، عقل متصل می‌داند. ایشان بر وجود عقل متصل برهان اقامه کرده و معتقدند اصل ادراک به ربطی است که بین نفس با مدرک حاصل می‌شود؛ زیرا براساس مبنای اصالت وجود، ربط جز بر مدار علیت نیست. ادراک صور عقلی از طریق ربط و پیوند علی نفس با آن صور حاصل خواهد شد و این به معنای قیام صدوری صور عقل به نفس و در نتیجه اثبات عقل متصل، نظیر خیال متصل می‌باشد. براین اساس در قبال عقل منفصل نظیر آنچه در برابر مثال منفصل است، عقل متصل اثبات می‌گردد و خطاهای موجود در عقل متصل نظیر خطاهای حاصل در مثال متصل توجیه می‌شود (ملاصدرا، ۱۹۹۱، ج ۱: ۳۰۲؛ جوادی آملی، ۱۳۷۰، ج ۱: ۲۱۶).

علامه طباطبایی نیز مانند دیگر حکمای پیش از خود، عقل نظری را یکی از شئون و جنبه‌های نفس انسان و دارای چهار مرتبه: عقل هیولانی، عقل بالملکه، عقل بالفعل و عقل مستفاد می‌داند. عقل در این تقسیمات به معنای قوه ادراک کلیات است. این تقسیم به اعتبار ترتب حصول معقولات برای عقل، صورت گرفته است (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۹۳). این چهار مرتبه عبارتند از:

- (۱) عقل هیولانی: مرحله‌ای است که هنوز هیچ نقشی در ذهن صورت نگرفته و نفس از همه معقولات خالی است. علامه در باب وجه تسمیه این مرتبه از عقل به هیولانی؛ قائل است که عقل نظری در مرتبه اول از مراتب چهارگانه به دلیل اینکه نسبت به همه معانی کلیه و معقولاتی که کسب خواهد کرد، قابلیت پذیرش دارد؛ عقل بالقوه نامیده شده است و به دلیل شباهت به هیولای اولی در خالی بودن از جمیع صور معقوله، عقل هیولانی خوانده شده است:

وكونه بالقوة بالنسبة الى جميع المعقولات، و يسمى «عقلاً هیولانیاً» لشباهته فی خلوه من المعقولات «الهیولی» و كونها بالقوة بالنسبة الى جميع الصور (طباطبایی، ۱۴۲۴ الف: ۸۰).

زیرا هم‌چنان که هیولای اولی فی حد ذاته از همه صور محسوس خالی است نفس ناطقه نیز از جمیع معانی کلیه و صور معقوله مبرا و تهی است.

- (۲) عقل بالملکه: نفس توسط عقل فعال – آن‌چنان که خواهد آمد – از مرتبه اول یعنی عقل هیولانی به‌سوی مرتبه دوم یعنی عقل بالملکه خارج می‌شود. علامه طباطبایی عقل بالملکه را نه حصول اولیات در نفس ناطقه و نه استعداد کسب نظریات از طریق بدیهیات، بلکه تعقل خود بدیهیات توسط نفس ناطقه اعم از تصویری و تصدیقی می‌داند:

و ثانیتهما العقل بالملکه، و هی مرتبه تعقلها للبدیهیات من تصوّر أو تصدیق، فأن العلوم البدیهیه أقوم العلوم، لتوقف العلوم النظرية علیها (طباطبایی، ۱۴۲۴ ب: ۱۸۰).

- (۳) عقل بالفعل: علامه طباطبایی عقل بالفعل را تعقل نظریات از طریق استنتاج از بدیهیات تعریف کرده‌اند، که با تعریف ملاصدرا از عقل بالفعل متفاوت است؛ زیرا ملاصدرا عقل بالفعل را حصول معقولات ثانیه می‌داند:

و ثالثها العقل بالفعل، و هی مرتبه تعقلها للنظريات باستنتاجها من البديهيات (طباطبایی،

۱۴۲۴: ۱۸۰).

(۴) عقل بالمستفاد: علامه طباطبایی همه مراتب عقل را جز مرتبه اول که خالی از معقولات است؛ تعقل بدیهیات یا نظریات یا هر دوی آنها تلقی می‌کند. از این رو، مرتبه دوم را تعقل بدیهیات و مرتبه سوم را تعقل نظریات و مرتبه چهارم را تعقل همه بدیهیات و نظریات که مطابق با عوالم سفلی و علوی است تعریف کرده و بیان می‌کنند که نفس ناطقه در مرتبه چهارم می‌تواند همه معقولات بدیهی و نظری را حاضر کند و به همه آنها بدون اینکه واسطه‌ای مادی در کار باشد؛ توجه نماید و هرگاه نفسی به این مرتبه از عقل، نائل گردد عالمی عقلی مشابه عالم عینی می‌شود:

و رابعها تعقلها لجميع ما حصلته من المعقولات البديهية أو النظرية المطابقة لحقائق

العالم العلوی و السفلی، باستحضاره الجيع و توجهها إليها من غير شاغل مادی، فتكون

عالمًا عقليًا مضاهيًا للعالم العيني و تسمى العقل المستفاد (طباطبایی، ۱۴۲۴: ۱۸۰).

که چنین انسانی همان فیلسوف الهی است.

ارزش عقل و معارف آن از دیدگاه علامه طباطبایی

علامه طباطبایی عقل را شریف‌ترین نیرو در وجود انسان می‌داند، که قرآن در موارد بسیاری مردم را به استفاده از آن، دعوت می‌کند.

علامه جایگاه تعقل و تفکر در حوزه امور دینی را بسی ارج می‌نهد و معتقد است خداوند در قرآن، حتی در یک آیه بندگان خود را امر نفرموده که نفهمیده به قرآن یا به هر چیزی که از جانب اوست، ایمان آورند. حتی برای برخی از قوانین و احکامی که برای بندگان وضع فرموده، علت آورده است (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۵: ۲۵۵). مانند آیه شریفه: «إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ...» (عنکبوت: ۴۵).

علامه، مقام تفکر را تا بدان حد عظیم می‌داند که معتقدند زندگی با ارزش در گرو فکر با ارزش است. از نظر ایشان برتری‌ای که در آیه شریفه: «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ» (بنی اسرائیل: ۹)

برای قرآن از حیث هدایت اثبات شده، مربوط به صواب‌تر بودن راه فکری آن است (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۵: ۲۵۴).

علامه طباطبایی برخلاف برخی مفسران و حکیمان، مستقلاً و به تفصیل از اعتبار عقل، سخن نگفته‌اند. نزد علامه، آن عقل و تفکری که قرآن به آن دعوت نموده، آن شیوه تفکری است که بر اصول منطقی مبتنی باشد. از نظر ایشان قرآن و احادیث تمام احتیاجات بشری را بیان می‌کنند، اما کسانی که می‌خواهند مطالب قرآن و احادیث را فراگیرند، برای درک صحیح خود، احتیاج به یک روش استدلال صحیح دارند و خود قرآن و احادیث، به کار بردن راه‌های عقل صحیح را تجویز کرده‌اند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۲: ۱۸۶).

دعوت قرآن به تفکر که با واژه‌های گوناگونی چون تدبّر، تفکر، تذکر، نظر، صورت پذیرفته، بر این حقیقت گواهی می‌دهد که عقل می‌تواند در آیات قرآن به تأمل و تفکر پردازد؛ زیرا قرآن کریم، ایمان و شناخت را برپایه تعقل و تفکر قرار داده و همواره انسان‌ها را به تفکر در خود قرآن (نساء: ۸۹)، توحید (انعام: ۱۵۱)، معاد (ملک: ۱۰)، گردش شب و روز (مؤمنون: ۸۰)، پیدایش انسان (غافر: ۶۷) و... دعوت می‌کند.

اما علامه طباطبایی، با توجه به آیات و روایات و بر مبنای حکمت متعالیه، معتقد است که عقل به تنهایی قادر به تحصیل و درک همه حقایق نیست؛ بلکه ابزار معرفتی عقل، حیطه‌ای معین و مشخص برای کسب معارف دارد و برای رساندن انسان به کمال نهایی ناکافی است. مقتضای حکمت خداوند این است که از طریق دیگری، شناخت لازم را به آدمی ارائه دهد تا براساس آن، راه درست زندگی و برنامه سعادت خود را بشناسد و آن راهی جز راه وحی نخواهد بود (طباطبایی، ۱۳۸۷: ج ۱: ۵۲).

ایشان حقیقت وحی را فراتر از سطح تفکر و اندیشه بشری می‌دانند که جز با عروج پیامبر از عوالم طبیعی و حسی و عقلانی و ترقی به عالم ملکوت میسر نمی‌باشد (طباطبایی، ۱۴۱۷: ج ۱، ۱۵۷). ایشان معتقدند که وحی و معارف وحیانی برای ارتقای معارف عقلانی آمده است. بنابراین باید از مرتبه عقل گذر کرد و به ابزار معرفتی برتری به نام معرفت قلبی دست یافت تا بخشی از آن معارف برای انسان روشن شود (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۸: ۸۳).

عقل در باب حقیقت روح یا نفس و ماهیت و چگونگی آن دارای محدودیت است که برای عالمان و متفکران، چندان روشن نیست. اختلاف اقوال آنان در این باره به اندازه‌ای است که این احتمال تقویت می‌شود (طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۳: ۱۹۷). علامه در این باب بیش از آنکه مباحث خود را به سمت مباحث فلسفی و عقلی سوق دهند به جهات روایی آن توجه کرده‌اند (طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۴: ۲۸۷؛ ج ۲: ۱۵۲).

از نظر علامه احاطه به تمام مطالب قرآن و احادیث و رموز و اسرار آن‌ها، جز برای بسیار اندکی از مردم که متوغل در تدبر و تفکر معارف دینی بوده میسر نخواهد بود. محال است که انسان برای کارهای بیرون از حدّ قدرتش، مکلف شود. بنابراین تنها چیزی که بر مردم لازم است این است که مقاصد دین را با همان روش معمول در زندگی فردی و اجتماعی به کار برند، که همان ترتیب معلومات برای رسیدن به مجهولات می‌باشد؛ درک کنند و بفهمند. معلومات شرعی هم از جمله همان معلومات است که برای رسیدن به مجهولات، به کار می‌رود؛ زیرا برهان بر صدق و راستی آن‌ها گواهی می‌دهد (طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۱: ۱۱۲).

از دیدگاه علامه طباطبائی، یگانه راه مطمئن برای دستیابی به معارف اسلامی، چنگ زدن به کتاب و سنت، در پرتو راهنمایی‌های عقل سلیم است (طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۱: ۹۳). اگرچه احادیثی وجود دارد که استفاده از رأی و نظر شخصی در امر دین را نکوهیده و همگان را به اطاعت از اولیای دین و انبیا فراخوانده‌اند، اما به‌هیچ‌رو در صدد بی‌ارزش دانستن تفکر عقلی و ابطال داده‌های عقلانی نیستند. درواقع راه کسانی را اشتباه می‌شمارند که حدس و گمان خود را عقل، و آن را وسیله‌ای برای استخراج احکام دینی پنداشته‌اند. ایشان در برابر روایت: «لَيْسَ شَيْءٌ أَبْعَدَ مِنْ عُقُولِ الرِّجَالِ مِنْ تَفْسِيرِ الْقُرْآنِ»؛ (قرآن دورترین چیز از دسترس عقول بشری است) (مجلسی، ۱۴۰۳: ۹۳)، معتقدند که منظور از این‌گونه روایات، نهی از پیروی از استدلال‌های عقلی است که شخص استدلال کننده، توانایی تشخیص مقدمات درست از مقدمات حق‌نمای نادرست را نداشته باشد «فالحق أن المراد من جميع هذه الاخبار النهي عن اتباع العقلیات فیما لا یقدر الباحث علی تمییز المقدمات الحقه من الموهومة الباطلة» (طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۲: ۳۱۴). آیات و تأکیدات قرآن، بر عظمت عقل و ارزشمندی آن و سفارش مردم به خردورزی و اندیشه‌ورزی و ثمربخشی این شیوه، دلالت دارد.

قرآن قوانین عقلی مانند قانون علیت را بدون استثنا می‌پذیرد و عقل بشری نیز به‌صراحت حقایق و صداقت وحی را امضا کرده است (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۲: ۲۵).

علامه معتقد است، دین هدفی جز این ندارد که می‌خواهد مردم به کمک استدلال و منطق عقلی و به نیروی برهان که انسان‌ها به‌طور فطری از آن برخوردارند؛ به شناخت حقایق جهان ماورای طبیعت نایل آیند. همچنین معتقد است بین روش انبیا در دعوت مردم به حق و حقیقت و بین آنچه انسان از طریق استدلال درست و منطقی به آن می‌رسد، فرقی وجود ندارد. تنها فرقی که وجود دارد این است که پیامبران از مبدأ غیبی استمداد می‌جستند (طباطبایی، ۱۳۸۷، ج ۱: ۱۸۷).

عقل انسان نه آن مقدار تواناست که بدون هیچ‌گونه محدودیتی بتواند به شناخت خداوند و معارف بپردازد و نه آن مقدار ناتوان است که از فهم کتاب و سنت به‌نحو کلی عاجز باشد. از طرفی عقل دارای جایگاه والایی است؛ زیرا اعتبار و اصالت دین و معارف دینی و ادله حجج شرعی برپایه عقل استوار است. به همین دلیل، دین هرگز به بی‌اعتباری عقل و احکام قطعی آن حکم صادر نمی‌کند و معارف و آموزه‌های دینی با احکام قطعی عقل سازگاری دارد (مجلسی، ۱۴۰۳: ۱۰۴). علامه طباطبایی که یکی از متألهان معاصر و از فیلسوفان حکمت متعالیه پس از صدر المتألهین است و حکمت متعالیه را با عمق جان دریافته، گاه همچون ملاصدرا قائل است که در تحصیل معارف دینی، سه راه ظواهر دینی، جهت عقلی و درک معنوی از راه اخلاص و بندگی فراوری بندگان وجود دارد و قرآن هر سه را تأیید کرده است (طباطبایی، ۱۳۶۰: ۴۲). در موضعی دیگر نیز چنین بیان می‌کند که شیعه با راهنمایی قرآن و حدیث اعتقاد دارد که در معارف اسلامی سه چیز حجیت دارد که به هر یک از آن‌ها می‌توان در کسب معارف اعتماد کرد. این سه از نظر شیعه عبارتند از: قرآن، سنت قطعی و عقل صریح (طباطبایی، ۱۳۶۰: ۱۴۷). از مقایسه دو دیدگاه علامه با یکدیگر چنین برمی‌آید که در این موضع، ایشان به راه درک معنوی از راه بندگی که نزدیک به طریق کشف و شهود عرفانی است، اشاره نکرده است و هنگامی که از علامه پرسیده می‌شود که در صورت بروز اختلاف میان این سه طریق چه باید کرد؟ پاسخ می‌دهد که قرآن نظر عقلی را امضا کرده و به آن حجیت بخشیده است و هرگز میان این سه، اختلافی رخ نخواهد داد. اگر دلیل عقلی با دلیل نقلی، معارضه کند، چون دلالت دلیل نقلی از راه ظهور ظنی لفظ است و دلالت دلیل عقلی،

قطعی است؛ بنابراین میان آن‌ها معارضه واقعی رخ نمی‌دهد (طباطبایی، ۱۳۶۰: ۵۰). معنای عدم بروز معارضه در این فرض، آن است که دلیل عقلی قطعی بر دلیل نقلی معارض آن، ترجیح و تقدم دارد. علامه طباطبایی محور اصلی تفکر مذهبی را قرآن می‌داند که اسلام به‌عنوان مدرک قطعی نبوت پیامبر اکرم (ص) بر آن تکیه دارد (طباطبایی، ۱۳۶۲: ۱۷). ایشان، بر خلاف اخباریان که معتقدند ظواهر قرآن و سنت حجیت ندارد و در فهم مراد قرآن، فقط باید به بیان معصومین^(ع) رجوع کرد (طباطبایی، ۱۳۶۲: ۲۶) بر این عقیده‌اند که حجیت کلام معصومین^(ع) از قرآن به‌دست می‌آید. بنابراین اگر حجیت قرآن هم متوقف بر رأی معصوم^(ع) باشد، دور لازم می‌آید. بنابراین قرآن، به مآخذ و منابع دیگر، حجیت و اعتبار می‌دهد (طباطبایی، ۱۳۶۲: ۴۶).

بدین ترتیب تنها مآخذ اساسی، قرآن است (طباطبایی، ۱۳۶۲: ۴۱). البته تنها مآخذ بودن قرآن، تفکر صحیح و حجت‌های دیگر را نفی نمی‌کند (طباطبایی، ۱۳۶۲: ۴۲). ایشان معتقد است شرط اعتبار و صحت آموزه‌های دینی، عدم مخالفت و مغایرت با عقل سلیم است و معارف دینی را خردستیز نمی‌دانند (طباطبایی، ۱۳۶۲: ۴۶).

بیشتر کسانی که عقل را به دیده تحقیر نگریسته و از منزلت آن فرو کاسته‌اند، عقل را به‌عنوان نیروی ادراکی مستقل و بی‌نیاز از وحی قلمداد نموده‌اند درحالی‌که علامه ارزش و اعتبار عقل را به‌عنوان قوه ابزار شناخت، می‌داند که می‌توان برای شناخت گزاره‌های وحیانی از آن بهره جست. بین معارف وحیانی و شناخت و ادراکات عقلی هماهنگی است و هیچ یک با دیگری در تضاد و تخالف نیست (طباطبایی، ۱۳۶۲: ۴۳ و ۱۹۰).

در یک نتیجه‌گیری کلی می‌توان گفت، در قلمرو وحی، بسیاری از حقایق وحیانی بیرون از حدود و دسترس عقل بوده و یگانه راه شناخت آن‌ها، وحی و نبوت است. بعضی از مراحل رشد و کمال، به دلیل عظمت و شرافت به‌خصوصی که دارند، از محدوده ادراک عقلی فراتر هستند، اما این فراتر بودن از حدود درک عقل، به‌معنای خردستیزی آن معارف و بی‌اعتباری معارف عقلانی نمی‌باشد.

نتیجه

می‌توان نتایج حاصل از دیدگاه این دو شخصیت بزرگ علمی را چنین بیان کرد:

ابن عربی در تعریف عقل، معتقد است که عقل و عقال از یک ریشه‌اند. عقل سبب محدودیت انسان می‌گردد به گونه‌ای که به وسیله عقل، می‌توان از قیاح دوری کرد. علامه طباطبایی واژه عقل را در اصل به معنای بستن و گره زدن می‌داند که به واسطه عقل، می‌توان حق را از باطل تشخیص داد و از اموری که باطل است اجتناب کرد. بنابراین می‌توان گفت که هر دو در این معنی از عقل مشترک هستند که عقل، می‌تواند سبب دوری انسان از امور باطل و قبیح گردد.

ابن عربی، عقل را نور می‌داند که همه انسان‌ها واجد این گوهر هستند و از هر جهتی عقل، هویت انسانی را مشخص می‌کند و به همین دلیل انسان از موجودات دیگر، متمایز می‌گردد. علامه طباطبایی نیز با بیانی دیگر، وجه تمایز انسان از تمامی حیوانات را عقل می‌داند و معتقد است عقل، شریف‌ترین نیروی وجودی انسان است.

علامه طباطبایی و ابن عربی، قلم بر بطلان عقل و معارف آن نکشیده و آن را به طور کلی طرد نکرده‌اند. بلکه هر دو بر این عقیده‌اند که عقل و ادراکات آن، از جایگاه خاصی برخوردار هستند. عقل نیز مانند قوای دیگر انسان، دارای قلمرو مخصوص به خود می‌باشد و در ادراک امور مستقل نیست. عقل نمی‌تواند به تنهایی، انسان را به کمال نهایی‌اش رهنمون سازد.

هر دو در این نظر توافق دارند که عقل در حیطه و قلمرو خودش می‌تواند فعالیت کند و ادراکاتش ارزشمند است، اما عقل نه آن قدر تواناست که بدون هیچ گونه محدودیتی بتواند به شناخت حقایق نایل شود و نه آن قدر ناتوان است که از فهم کتاب و سنت و ادراک حقایق به کلی عاجز باشد.

علامه طباطبایی نیز مانند ابن عربی قلمرو شناخت عقلی را محدود می‌داند، با این تفاوت که ابن عربی مرتبه‌ای که فراتر از عقل و ادراکات عقلی است را طور و راء طور عقل می‌نامد.

ابن عربی و علامه طباطبایی، قلمرو وحی را خارج از دسترس عقل می‌دانند. اما این فراتر بودن از حدود ادراک عقل را به معنای خردستیزی وحی و معارف وحیانی نمی‌دانند. هر دو در این امر اتفاق نظر دارند که عقل، مستقل و بی‌نیاز از وحی نیست و به عنوان یکی از ابزارهای شناخت دارای ارزش و اعتبار است.

ابن عربی میان عقل به عنوان ابزار شناخت و عقل به معنای منبع شناخت تفاوت می‌گذارد. از نظر او عقل، در مقام اندیشه و تفکر، محدوده معینی دارد، اما عقل در مقام قبول، حد و مرزی ندارد و

می‌تواند به نور وحی و کشف و شهود، منور و پذیرای تمام معارف و حقایق شود. اما علامه طباطبائی به این حیثیت عقل و تفکیک آن دو از یکدیگر در آثارش، اشاره‌ای ننموده است. ایشان تنها در مقام بیان افاضه‌کننده صور عقلی که عقل مجرد است، عقل انسان را بر حسب استعداد و توان دریافتش از آن افاضه‌کننده، قابل و پذیرای تمام صورتهای علمی افاضه شده؛ می‌داند. همچنین علامه، مرتبه عقل هیولانی را مرتبه‌ای می‌داند که هنوز هیچ نقشی در ذهن صورت نگرفته و به دلیل شباهت به هیولای اولی در خارج بودن از جمیع صور معقوله و پذیرش استعداد دریافت همه معانی کلیه و معقولات، عقل هیولانی نامیده است. شاید بتوان این مرتبه از عقل را با حیث قابلی عقل از نظر ابن عربی موافق دانست و مرتبه عقل بالملکه و عقل بالفعل و عقل مستفاد را حیث فاعلی قلمداد کرد.

منابع

- قرآن کریم
- ابراهیمی دینانی، غلامحسین. (۱۳۸۰)، *دفتر عقل و عشق*، تهران: طرح نو.
- آشتیانی، جلال الدین. (۱۳۶۵)، *شرح مقدمه قیصری*، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی.
- ابن عربی، محیی الدین. (بی تا)، *رسائل (تجلیات)*، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- _____ . (بی تا)، *الفتوحات المکیه*، (۴ جلدی)، بیروت: دار صادر.
- _____ . (بی تا)، *رسائل (الوصایا)*، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- _____ . (۱۳۷۰)، *رساله علوم الحقایق و الحکم من الرقائیق*، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- _____ . (۱۳۳۶)، *فصوص الحکم*، تصحیح عفیفی، تهران: الزهراء.
- جامی، عبدالرحمن. (۱۳۷۰)، *نقد النصوص فی شرح نقش الفصوص*، تحقیق ویلیام جیتییک، چاپ دوم، تهران: مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران.
- جندی، مؤیدالدین. (۱۳۷۸)، *شرح فصوص الحکم*، تصحیح آشتیانی، چاپ دوم، قم: بوستان کتاب.
- جوادی آملی، عبدالله. (۱۳۷۲)، *شناخت‌شناسی در قرآن*، چاپ دوم، قم: حوزه علمیه.
- حسن زاده آملی، حسن. (۱۳۷۳)، *قرآن و عرفان و برهان از هم جدایی ندارند*، قم: قیام.

- (۱۳۸۰)، ممد الهمم در شرح فصوص الحکم، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- خوارزمی، تاج الدین حسین. (۱۳۶۸)، شرح فصوص الحکم، چاپ دوم، تهران: مولی.
- شعرانی، عبدالوهاب. (۱۳۸۸)، الکبریت الاحمر (پاورقی الیواقیت و الجواهر)، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- صدر حسینی، علیرضا. (۱۳۸۶)، شرح مقدمه فیصری بر فصوص الحکم، قم: ادیان.
- طباطبایی، محمدحسین. (۱۳۸۷)، مجموعه رسائل، به کوشش خسروشاهی، قم: بوستان کتاب.
- (۱۳۶۲)، قرآن در اسلام، بی جا: دارالکتب الاسلامیه.
- (۱۳۷۴)، المیزان فی تفسیر القرآن، ترجمه محمدباقر موسوی همدانی، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- (۱۴۱۷)، المیزان فی تفسیر القرآن، بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
- (۱۳۶۰)، شیعه در اسلام، بی جا: بنیاد علمی و فرهنگی علامه طباطبایی.
- (۱۴۲۴ الف)، بدایة الحکمة، قم: مؤسسه النشر الاسلامی التابعة لجماعة المدرسین.
- (۱۴۲۴ ب)، نهایة الحکمة، قم: مؤسسه النشر الاسلامی التابعة لجماعة المدرسین.
- (۱۹۱۹)، پاورقی حکمة متعالیه صدر المتألهین، بیروت: دارالتراث العربی.
- غراب، محمود. (بی تا)، الطريق الی الله من کلام الشیخ الاکبر، دمشق: دارالفکر.
- فناری، محمد بن حمزه. (۱۳۷۴)، مصباح الانس، تهران: مولی.
- فیصری، محمدداوود. (۱۳۷۵)، شرح فصوص الحکم، بی جا: علمی و فرهنگی.
- (۱۳۸۸)، رسائل فیصری، تحقیق آشتیانی، تهران: انجمن حکمت و فلسفه.
- (۱۳۸۲)، شرح فصوص الحکم، تحقیق حسن زاده آملی، قم: بوستان کتاب.
- مجلسی، محمدباقر. (۱۴۰۳)، بحار الانوار (۱۱۰ جلدی)، طبعه الثانية، بیروت: الوفاء.
- مفتاح، عبدالباقی. (۱۳۸۵)، کلیدهای فهم فصوص الحکم، ترجمه و تحقیق اسفرهم، تهران: علم.
- ملاصدرا، صدرالدین محمد شیرازی. (۱۹۱۹)، الحکمة المتعالیة فی الاسفار الاربعة (پاورقی علامه طباطبایی)، بیروت: دار التراث العربی.

This document was created with Win2PDF available at <http://www.daneprairie.com>.
The unregistered version of Win2PDF is for evaluation or non-commercial use only.